



فصل‌نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره چهل و سوم - بهار ۱۳۹۹ - از صفحه ۲۵ تا ۳۴

<http://jpll.iaubushehr.ac.ir>

ISSN 2008-627X



نماد و تمثیل در مثنوی مولانا

جعفر هواسی

دبیر زبان و ادبیات فارسی، ایلام، دهلران

چکیده

شاهکارهای ادبی هم چون منشوری است که از هر طرف بدان نگاه کنیم طیفی از رنگ‌ها و دنیایی نو در آن می‌بینیم. نمادها و تمثیل‌های به کار رفته در مثنوی معنوی نیز چنین است. به هر قصه‌ی مثنوی می‌توان از دیدگاهی ویژه و متفاوت نظر انداخت و به اندازه‌ی درک و بینایی خویش منظره‌ای شگرف و شگفت دید. نمادها و تمثیل‌ها در آثار عرفانی کاربرد گسترده‌ای دارند که تحلیل و بررسی آنها باعث گشوده شدن بسیاری از گره‌ها و ابهامات موجود در ادبیات می‌شود. هدف این تحقیق این است که جایگاه نماد و تمثیل را در مثنوی مولانا بیشتر با تکیه بر جانوران و حیوانات مورد بررسی قرار دهد و با مشخص شدن این جایگاه، بیان کند که دیدگاه مولانا درباره‌ی آنها چیست؟ و هر یک از این قصه‌ها، رمز و نماد چه چیزهایی هستند. روش انجام این پژوهش، روش تحلیلی و توصیفی و بر اساس پژوهش کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: مثنوی، نماد، تمثیل، رمز، قصه،

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱/۶

پست الکترونیک نویسندهٔ مسؤول: parsian9062@gmail.com

مقدمه

بشر در مسیر کوشش هایش برای شناخت پیرامون خود، از تجربه، حواس و قوای عقلانی کمک می‌گیرد و پدیده‌ها را کشف و ضبط می‌کند اما وقتی از محسوسات فراتر می‌رود و در صدد شناخت اموری بر می‌آید که از حوزه‌ی حواس و تجربه‌ی او خارج‌اند، درک و بیان دشوار می‌شود. پس، برای تبیین و تفهیم آنها کم و بیش از احساس و تخیل کمک می‌گیرد و در این راه به ناچار از زبان رمز و تمثیل بهره می‌گیرد و به تبع آن، برای نشان دادن و مجسم ساختن آنچه نمی‌تواند تعریف کند یا به دیگری بفهماند، از کلمات و اصطلاحات نمادین استفاده می‌کند. در واقع بیان بعضی مفاهیم و مصادیق با زبان عادی بسیار دشوار و حتی غیر ممکن است و گوینده ناچار می‌شود از ظرفیت‌هایی که باعث افزایش قدرت تاثیر زبان می‌شود، بهره ببرد. در نتیجه کلام به صورت رمزی و نمادین درمی‌آید و این بیان رمز آمیز و نمادین، باعث غنای هر چه بیشتر زبان شعر می‌شود. یکی از جنبه‌های سخن نمادین در مثنوی، به کارگیری حیوانات به جای انسان است. حیوانات و پرندگان و به طور کلی همه‌ی جانوران از آغاز پیدایش تا به امروز در فرهنگ و ادب ملت‌ها به گونه‌های مختلف بازتاب گسترده‌ای یافته و در دستاوردهای زبان و ادب و فرهنگ بشری تاثیر گذار بوده‌اند. این مقاله با هدف بررسی جنبه‌های نمادین و تمثیلی در مثنوی به نگارش در آمده است و نگارنده در صدد این بوده تا در حد توان و درک علمی خود، ابعاد مختلف معانی رمزی و نمادین را به طور مبسوط و گسترده استخراج کند.

پیشینه‌ی تحقیق

در سالهای اخیر تحقیقات متعددی راجع به تمثیل و نماد پردازی در ادبیات فارسی به نگارش درآمده است.

اشرف روشن دل، ۱۳۹۲، در مقاله خود تحت عنوان «ادبیات تمثیلی در کتب درسی» به بررسی ادبیات تمثیلی در دو اثر منطق الطیر عطار و مثنوی مولانا پرداخته است. او به بررسی جایگاه تمثیل و نکات مثبت و منفی آن در کتب درسی پرداخته است.

احمد کریمی، ۱۳۹۱، در مقاله‌ای به نقش حیوانات در نماد پردازی شعر فارسی پرداخته و شخصیت پردازی حیوانات در آثار مولانا را بررسی کرده است.

علی حیدری، ۱۳۸۵، به مقایسه‌ی تطبیقی داستان طوطی و بازرگان مولوی و عطار پرداخته و با شمردن ویژگی‌های تمثیلی هر کدام، و نقاط قوت هر کدام را بررسی کرده است.

طوطی ، به عنوان تنها پرنده ای که می تواند هم چون انسان سخن بگوید ، همواره مورد توجه بوده است. مولوی در قصه ی طوطی و بازرگان به سالک توصیه می کند «در نیاز و فقر خود را مرده ساز» (مثنوی ، ۱/۱۹۱۹).

طوطی ، در داستان ها و سروده های مولوی ، نماد و تمثیل روح است که از جوار حق به دیار غربت دنیا در قفس تن گرفتار آمده است. داستان های نمادین بسیاری در آثار ادبی و عرفانی در مورد طوطی نقل شده است. ترکیب هایی هم چون طوطی جان ، طوطی روح ، طوطی دل و ... در شعر زیر از مولوی طوطی بن مایه ای نمادین دارد:

قصه ی طوطی جان زین سان بود کو کسی کاو محرم مرغان بود

(همان ، ۱/۱۵۵۸)

رمزها و تمثیلاتی این چنین در آثار مولانا، احساسات و عواطف و تجربیات روانی او را باز می گوید و چون از دل بر می آید بر دل می نشیند . این که در داستان طوطی و بازرگان ، طوطی باید خود را بکشد تا برهد، نماد زیبایی است یادآور روایت مشهور «موتوا قبل ان تموتوا» که در عرفان و معرفت سابقه ای بس دراز داشته است، یعنی کشتن خواسته ها و تعلقات و آن چه باعث می شود انسان به قفس دنیا دل ببندد . او باید آرزوهای مادی و هواهای نفسانی را نابود سازد تا راه هایی برایش گشوده شود. در داستان شیرین طوطی و بقال در مثنوی ، طوطی نماد تمثیل انسانی است که گرفتار بی تعقلی است و قیاس نا به جا دارد.

از قیاسش خنده آمد خلق را کاو چو خود پنداشت صاحب دلق را

(همان ، ۱/۲۶۳)

می دانیم طوطی از سخنانی که می گوید چیزی نمی فهمد و هر سخنی را که می شنود تکرار می کند. چه بسا صاحبان طوطی سخنان شخصی و رازگونه را نزد طوطی می گفته اند و این پرنده در میان جمع ، گاهی آن سخنان را بدون هیچ قصدی تکرار می کرده و رازها را فاش می ساخته است، اما در شعر فارسی این موضوع بیشتر جنبه ی تمثیل عرفانی دارد و طوطی اسرار الهی را فاش می کند:

طوطی من مرغ زیرک سار من ترجمان فکرت و اسرار من

(همان ، ۱/۱۷۲۵)

وجود شباهت میان «انسان» و «نی» به شکل بسیار زیبا و اعجاب انگیزی در اشعار مولانا بازگو می شود. می توان گفت هیجان روحی مولانا، که در قالب مقدمه ای در ابتدای مثنوی آمده، بیانگر حالات و روحیات او در سرتاسر مثنوی است. این «نی» تمثیل است و مراد از آن، در حقیقت، خود مولاناست که از خود و خودی تهی شده و در تصرف عشق و معشوق است، خواه شمس تبریز و یا حسام الدین چلبی. سوزش عشق مطلق جلال الدین بلخی، به حدی است که چهره ی نی بودن انسان را که در آتش فراق می سوزد، به خوبی نمودار می سازد.

مولوی در مثنوی خود را به «نی» که از خود تهی است و از دم و نفس نای زن پُر است، تشبیه می کند و همین موضوع را مکرر می آورد:

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

(همان، ۵۹۹/۱)

عالم چو سر نایی و او در هر شکافش می دمد هر ناله ای دارد یقین زان دو لب چون قند، قند

(همان، ۵۶۶۴/۱)

نی ها و خاصه نیشکر بر طمع این بسته کمر رقصان شده در نیستان یعنی تعزمن تشا

(دیوان کبیر، ب ۹۴)

مولوی اولین تشبیهی را که میان انسان و نی بیان می کند ناله ی جدایی از اصل است. بنابراین هم چنان که نی به سبب جدایی از اصل خود (نیستان) فریاد می کشد و ناله سر می دهد، انسان هم به جهت جدایی از اصل خویش، که ماوراء طبیعت است، ناله می کند و تمام تفکرها، تکاپوها و نیایش های او، فریادی در جست و جوی آن جایگاه متعالی است. کسی می تواند سوز و گداز و معنای حقیقی این فریادها را درک کند که به اصل خویش آگاه باشد. این آگاهی در او به عشق حقیقی منجر می شود و اشتیاق بازگشت به اصل، در دلش شور و غوغایی به پا می کند که پروانه ی وجودش در شوق وصال یار خواهد سوخت.

در کتاب مثنوی شیر علاوه بر مفهوم شجاعت، گاه طرف تشبیه گیتی و مرگ است. مولانا بن مایه ی شجاعت را در هم شکستن قدرت باطنی نفس می داند که شجاعت ظاهری، سایه و مظهری از آن به شمار می رود. شیر در مثنوی، تمثیلی از عارفان حقیقی، رمز شجاعت و سمبلی برای زورمندان

دنیایی و همچنین نماد نفس اماره و شهوت، عقل جزیی، انسان‌های گرفتار نفس و ... است. به عنوان نمونه در بیت‌های زیر از مثنوی، شیر در معنای تمثیلی اولیاء الله و عارفان حق است:

هر که باشد در پی شیر حراب
کم نیاید روز و شب او را کباب

(مثنوی، ۳۰۸۹/۱)

چون گرفتی عبرت از گرگ دنی
پس تو روبه نیستی شیر منی

(همان، ۳۱۷۹/۱)

در پناه شیر کم ناید کباب
روبها تو سوی جیفه کم شتاب

(همان، ۲۲۷۸/۳)

در قصه‌ی مثنوی «پیل اندر خانه‌ی تاریک» پیل تمثیل حقیقت (خداوند) است با این تفاوت که هر کسی متناسب با تلاش و استعداد خود می‌تواند به قسمتی از آن دست یابد. خانه‌ی تاریک می‌تواند نمادی از این جهان باشد و تاریکی نیز تمام حجاب‌هایی است که پیرامون حقیقت تنیده شده است و مانع دید می‌شود. پیل نیز هم چون آب حیات است که در ظلمات جای دارد. در این قصه‌ی مثنوی شخصیت‌های پرسشگر وجود ندارد. مولوی فقط از مردمانی یاد می‌کند که پیل را دیده‌اند و هیچ اشاره‌ای ندارد به این که کسی یا کسانی درباره‌ی شکل فیل از آنها پرسشی کرده باشد، بلکه بینندگان فیل، آن چه را که کشف کرده‌اند بدون پرسش به تصویر می‌کشند و تفسیر می‌کنند و هیچ نشانه‌ای از مخاطب در حکایت پیدا نیست و همین گفته‌هایشان را بیشتر به واگویه‌های درونی تشبیه کرده است. حتی مولوی، گفتار آن‌ها را نیاورده، بلکه فقط اشاره کرده است که:

آن یکی را دست بر گوشش رسید
آن بر او چون بادبیزن شد پدید

(همان، ۱۲۵۹/۳)

مولوی بر خلاف دیگر عارفان، با انجام تغییراتی، سرنوشت قصه را به گونه‌ای دیگر رقم می‌زند. او مردمان قصه‌اش را بینا معرفی می‌کند و در عوض پیل را در خانه‌ی تاریک قرار می‌دهد. «خانه‌ی تاریک» در قصه‌ی مثنوی کارکرد ویژه‌ای دارد و اشخاص قصه‌ی مثنوی به اندازه‌ی «کف دست» قادر به شناخت می‌شوند. مولوی حقیقت را نزد همه می‌یابد و معتقد است همه به دنبال یک چیز

واحدند. مولوی از «خانه ی تاریک» نتیجه می گیرد که برای جست و جوی حقیقت نیازمند شمع پر فروغی هستیم. «کف دست» باعث شناختی محدود و به همان اندازه ی کف دست است و اصلا نمادی از شناخت اندک است.

پیام در قصه ی «پیل اندر خانه ی تاریک» به شرح زیر است:

- اختلاف بین اندیشه ها ، ناشی از نوع نگرش هر یک نسبت به موضوعی واحد (حقیقت) است.
- تاریکی جهل و غرض و خودبینی ، پیرامون گوهر حقیقت را گرفته است.
- همه طالب حقیقت اند و در این راه تلاش می کنند.
- دید ظاهری و علم بشری ، در درک حقیقت ناقص و محدود است.
- هر فرقه و گروه ، قسمتی از حقیقت را در دست دارند.
- اگر مدعیان شناخت مجهز به نور شمع الهی و پیر راهدان بودند دیگر اختلاف نظری نداشتند.
- تنها چاره ی دوری از اختلافات ، پناه بردن به نور شمع الهی است.

آدمی برای عروج به مقامات بالاتر ، چاره ای جز تحمل رنج ها و سختی ها ندارد. در تمثیل بسیار زیبایی «نخود و کدبانو» مولوی به همین مسئله اشاره کرده است: نخود در دیگ جوشان ، بالا و پایین می رود، می خروشد و می کوشد ، تا از دیگ بیرون بپرد و خود را خلاصی دهد ، اما کدبانو با کفلیز بر فرق او می کوبد و او را به ته دیگ می فرستد. نخود بی تابانه فریاد بر می آورد: ای کدبانو ! حالا که مرا خریده ای، چرا اینگونه بی رحمانه آتش به من در میزنی و بر سرم می کوبی ؟ و کدبانو در پاسخ می گوید: نخود عزیزم ! اگر تو را می جوشانم و بر سرت می کوبم، نه از آن روست که از تو بدم می آید ، بلکه از آن جهت است که ذوق و چاشنی بگیری ، غذا شوی و با جان آدمی در آمیزی. مولوی نتایج بسیار زیبایی از دل این تمثیل بیرون می کشد: مهربانی خداوند بر خشم او پیشی گرفته است، زیرا که مهربانی او سرمایه وجود است و گوشت و پوست آدمی در سایه ی مهر او می روید و می بالد، آن گاه است که قهر او می آید و همه چیز را در هم می کوبد، تا از درون ویرانه ها بنایی نو برافروزد.

به تعبیر دیگر ، خدا با مهر ، بندگان را جذب می کند و با قهر ، آنها را به کمال می رساند ، از این رو بدون درد و رنج طی مراحل کمال ممکن نیست، اما این قهر نشانه ی لطف است. بریدن سر اسماعیل در حقیقت لطف بود نه قهر ، زیرا که این رنج ها خودی و منی را از سالک می گیرد و او را می پالاید:

ای نخود ! می جوش اندر ابتدا تا نه هستی و نه خود ماند تو را

(همان ، ۱۷۹/۳ ، ۴)

دیدار شمس و جلال الدین محمد از جمله شگفت‌انگیزترین دیدارهای تاریخی جهان به شمار می‌رود، زیرا جلال الدین محمد قبل از دیدار در مرحله‌ی تصوف عابدانه بود و بعد از دیدار منقلب گشت و از این زمان به بعد است که مولوی به عنوان بارقه‌ی تاریخی درخشیدن می‌گیرد. سلطان ولد احوال جلال الدین محمد را پس از ملاقات با شمس چنین توصیف می‌کند:

آمد اندر دور او صاحب دلی	یک شهنشاهی، عظیمی، کاملی
چون به مولانا شد ناگه تلاق	هر دو را افتاد با هم اعتناق
گشت عاشق چون بدید آن روش را	و آن جمال و آن خدایی خوش را
رو بدو آورد شد مفتون او	گشت آن لیلی و این مجنون او

(مثنوی انتھانامه، ج ۲، ص ۱۳۶)

عشق جلال الدین محمد به شمس از لون عشق‌های مذکر که در سنت تشبیب‌های قصاید فارسی وجود دارد نیست، حتی از نوع عشق‌های مذکر پاک هم نیست و در حقیقت عشق وی به شمس تبریزی جدای از عشق الهی نمی‌تواند، زیرا در داستان شاه و کنیزک، طیب الهی مظهر و رمزی است از آن کس که غایت وجود کنیزک نیل به عشق او می‌باشد؛ یعنی حضرت جلال الدین خود در جواب کسانی که گویا عشق او را به شمس به دیده‌ی انکار می‌نگریستند، این عشق را هم پایه‌ی عشق الله دانسته است. به هر تقدیر ملای روم در ملاقات با شمس تولدی دیگر می‌یابد، گرچه خود قابلیت و استعداد این صیروت و شدن عظیم را داشته است.

نتیجه گیری

قصه ها و داستان ها به سبب کاربرد تخیلی و تمثیلی که دارند، همواره در ادبیات فارسی نقش های زیادی داشته اند، در واقع یکی از کهن ترین عناصر به کارگرفته شده در ادبیات فارسی، استفاده تمثیلی و نمادین از قصه ها و داستان ها است. شاعران و نویسندگان، جانوران و قصه ها را تمثیل و نشانه ی یک شخصیت می دانند.

در نماد شناسی شعر فارسی، حیوانات جز مهمی از تمثیلات را به خود اختصاص داده اند ولی متأسفانه کمتر بدانها توجه شده است. در حالی که قصه ها و داستان ها، در پرداخت مفاهیم ذهنی انسان همواره نقش مهمی بر عهده داشته اند.

بسیاری از این نقش ها، پارا از جنبه ی هنری فراتر نهاده و مفاهیمی را به ذهن القا می کنند که در حوزه ی تمثیلات و نمادها قابل بحث و بررسی است. که البته شارحان مثنوی، نگاهی کلی و عمومی به داستان ها داشته اند.

اما در این مقاله، به بررسی موشکافانه تری از جلوه های نمادین در مثنوی مولانا پرداخته شده است. شخصیت داستان های مولوی، معمولاً نماینده گروه و صنف خود هستند و مولوی از طریق گفت و گوها آنها را به تصویر می کشد. مولوی افکار و عقاید خود را با بهره گیری از نماد و تمثیل، هوشمندانه بیان می کند، با بررسی آنها می توان تا حدودی به جایگاه نماد و تمثیل و شیوه ی رمز پردازی او در اثر گرانقدرش مثنوی پی برد.

منابع و مأخذ

- ۱- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۸۱، شرح مثنوی شریف، ج ۳، تهران، زوار، چ دهم
- ۲- مثنوی انتہانامہ به نقل از عبدالباقی گولبیناری، مولانا جلال الدین، توفیق سبحانی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ دوم، صفحه ۱۳۶
- ۳- مولانا، جلال الدین محمد، ۱۳۶۳، کلیات شمس «دیوان کبیر»، بدیع الزمانی فروزانفر، امیر کبیر، چ سوم
- ۴- -----، ۱۳۷۹، مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام رینولد نیکلسون، تهران: امیرکبیر، چ سیزدهم
- ۵- -----، ۱۳۲۱، خلاصه ی مثنوی، به انتخاب و انضمام تعلیقات و حواشی بدیع الزمان تهران: فروزانفر.
- ۶- -----، ۱۳۷۵، مثنوی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد استعلامی، تهران: زوار.





Journal of Research Allegory in Persian Language and Literature

Islamic Azad University- Bushehr Branch

No. 43 / Spring 2020

<http://jpll.iaubushehr.ac.ir>

ISSN 2008-627X



Symbol and allegory in Rumi's Masnavi

Jafar Havasi

Secretary of Persian Language and Literature, Ilam, Dehloran

Abstract

The masterpieces of literature are as prismatic as the prism that we look at each side we see a range of colors and new world in it. The symbols and parables used in spiritual masnavi are also. It is written out of a different perspective, and it has a strange vision, as much as his vision and vision. symbols and parables are widely used in mystical works, which analysis and analysis leads to the opening of many nodes and ambiguities in the literature. The aim of this study is to examine the stands of symbols and symbols in Rumi's masnavi more relying on animals and animals, and by determining the place, what is the views of Mawlana on them? And each of these stories, the mystery and the symbols. the method of this study is descriptive and analytical and based on library research.

keywords: masnavi, symbols, symbols, secrets, story